



راهبردهای سیاست خارجی در وضعیت انطباق سیستمی؛ منطقه خلیج فارس

محمدرضا فرجی¹

چکیده

یکی از راهبردهای بازیگران به‌ویژه بازیگران کوچک سلسله مراتب قدرت در وضعیت آشوب گونه سیستم بین‌الملل انطباق رفتاری و سیستمی آن‌ها با محیط پیرامونی خود می‌باشد. به عبارتی از آنجایی که در محیط آنارشیک گونه سیستم بین‌الملل رقابت بسیاری برای دستیابی به منابع محدود بین بازیگران سیستم جریان دارد که این رقابت نهایتاً منجر به کشمکش و وضعیت‌هایی در سیستم می‌شود که در آن بازیگر ضعیف توان تغییر و تحولات محیطی نداشته و یا محذورات بازیگر بسیار بیشتر از مقدورات آن می‌باشد و در این شرایط بازیگر با هدف جلوگیری از هدر رفتن خود در سلسله مراتب قدرت، متمایل به انطباق الگوهای رفتاری خود با شرایط موجود می‌گردد. بنابراین پژوهش با تمرکز بر مکانیسم انطباق در سیاست خارجی و با رویکرد توصیفی-تحلیلی سعی در تبیین راهبردهای سیاست خارجی بازیگران منطقه خلیج فارس دارد. ماحصل پژوهش اشاره به این دارد که محدودیت‌های محیطی، بازیگران را به سمت راهبردهای انطباقی سوق می‌دهد و بازیگران منطقه خلیج فارس نیز در مواجهه با محدودیت‌های پیرامونی با توجه به مقدورات و آرمان‌های خود سه نوع انطباق خلاق (بازیگران میانی عمل‌گرا)، فعال (قطب‌های قدرت) و منفعل (بازیگران ضعیف) را اتخاذ می‌کنند.

واژه‌های کلیدی: انطباق، خلیج فارس، راهبرد، سیاست خارجی، نظریه سیستمی.

1- استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه اردکان (m.faraji@ardakan.ac.ir).

کد ارکید: <https://orcid.org/0000-0002-9631-0534>



**Foreign Policy Strategies in the situation of Systemic Adaptation:
Persian Gulf Region
Mohammad Reza Faraji¹**

Abstract

One of the strategies of actors, especially small actors in the hierarchy of power in the turbulent situation of the international system, is their behavioral and systemic adaptation to their environment. In other words since in the anarchic environment of the international system, there is a lot of competition for obtain limited resources between the actors of the system, and this competition ultimately leads to conflict and situations in the system in which the weak actor unable to change environmental , or the actor's limitations more than its capabilities, and in this situation, the actor tends to adapt his behavioral patterns to the existing conditions in order to avoid wasting his power in the hierarchy of power. Therefore, the research, by focusing on the adaptation mechanism in foreign policy and using a descriptive-analytical approach, tries to explain the foreign policy strategies of the actors of the Persian Gulf region. The result of the present study indicates that environmental constraints lead actors to adaptive strategies and actors in the Persian Gulf region in the face of environmental constraints according to their capabilities and ideals, adopted three types of creative (Pragmatic middle actors), active (Poles of power) and passive (Weak actors) adaptation.

Key Words: Adaptation, Persian Gulf, strategy, foreign policy, systemic theory.



378

پژوهش‌نامه ایرانی
سیاست بین‌الملل،
سال 13، شماره 1، شماره
پیاپی 24، بهار و تابستان
1403

1- Assistant Professor of International Relations, Ardakan University, Ardakan, Iran. Email: m.faraji@ardakan.ac.ir

اصولاً پاسخ بشر به وقوع تغییرات در محیط پیرامونی خود انطباق با تغییرات موجود می‌باشد. یکی از مهم‌ترین مسائل در سیستم آنارشیک بین‌الملل، توانایی انطباق بازیگران با شرایط متحول محیطی می‌باشد (Simpson, 2013, p.2). جیمز روزنا که مفهوم انطباق را در سیاست خارجی مطرح کرد، آن را به عنوان اقدامی برای حفظ و محافظت از ساختارهای اجتماعی و خصوصیات دولت و موجودیت آن می‌داند. بنابراین، انطباق که از طریق مکانیسم بازخوران محقق می‌شود یک نیاز کلیدی بازیگر برای مواجهه با وضعیت عدم قطعیت در شرایط پیچیدگی محیطی می‌باشد (Muccini, Sharaf & Weyns, 2016, p.1). از آنجایی که در وضعیت پیچیدگی، بازیگران سیستم بین‌الملل با عدم قطعیت و تغییر شرایط در دستیابی به اهداف خود مواجه می‌شوند، مدیریت رفتارهای فوری، انعطاف‌پذیری و تحمل‌پذیری در برابر تهدیدات بسیار اهمیت می‌یابد. بر این اساس خودسازمان‌دهی تبدیل به یک اصل اساسی در سیستم و محیط‌های پیچیده می‌شود. در این وضعیت، از آنجایی که رفتار بازیگر از یک وضعیت تصادفی یا بی‌ثباتی آغاز می‌شود، از طریق انطباق رفتارشان با شرایط موجود به گونه‌ای که راهبردها به عنوان یک کل، ثبات و پایداری را حفظ کند، الگوهای رفتاری خود را سامان می‌دهند.

سیستم منطقه‌ای خلیج فارس نیز به عنوان یک زیرسیستم مهم منطقه‌ای خاورمیانه بسیار از تحولات سیستم بین‌الملل متأثر گردیده است. بر این اساس، اصل عدم قطعیت و وابستگی حساس به شرایط اولیه مسائل منطقه، بسیار در اهداف و راهبردهای بازیگران منطقه نقش آفرینی می‌کنند. با توجه به دینامیک‌های داخلی منطقه و حضور بازیگران مختلف در منطقه و همچنین سلسله مراتب قدرت بازیگران منطقه، راهبردهای بازیگران نیز متفاوت می‌باشد اما بر اساس جایگاه آن‌ها در سلسله مراتب قدرت جهانی، انطباق سیاست خارجی تبدیل به یک اصل راهبردی در سیاست خارجی بازیگران منطقه گردیده است که الزامات خود را بر بازیگران منطقه تحمیل می‌کند، البته با توجه به جایگاه بازیگران منطقه نوع انطباق بازیگران متفاوت می‌باشد. در اینجا، این سوال مطرح می‌باشد که سیاست خارجی انطباقی چه الزاماتی را بر الگوهای رفتاری بازیگران سیستم بین‌الملل از جمله بازیگران سیستم منطقه‌ای خلیج فارس تحمیل می‌کند؟ بنابراین، پژوهش سعی در تبیین یک مسئله کلان الزامات سیاست خارجی انطباقی بازیگران و یک مسئله جزئی راهبردهای انطباقی بازیگران منطقه خلیج فارس دارد. قابل ذکر می‌باشد که در حوزه خلیج فارس مطالعات بسیاری صورت گرفته است ولی تعداد بسیار اندکی متمرکز بر سیاست خارجی بازیگران منطقه از منظر سیستمی می‌باشند و با رویکرد انطباقی نیز به تبیین سیاست خارجی بازیگران منطقه پرداخته نشده است. به طور کلی



سه دسته از آثار در رابطه با منطقه خلیج فارس صورت گرفته است. دسته اول از منظر تاریخی به بررسی خلیج فارس پرداخته‌اند (Potter, 2009; Wilson, 2012; Daryae, 2003) و رویکرد تاریخی با نگاه به تاریخ قدرت‌های بزرگ (Busch, 1967; Fain, 2008; Yetiv, 2008; Kent, 2005; Miglietta, 2015) در این منطقه دارند. دسته دوم به بررسی روابط دوجانبه یا چندجانبه بازیگران پرداخته (Marschall, 2003; Hashemi & Postel, 2018; Gause, 2009) و دسته سوم آثار از منظر سیستمی و با رویکرد کلاسیک سعی در تبیین منطقه دارند (Kamrava, 2011; Kaim, 2016; Mossalanejad, 2016; Barzegar, 2010). پژوهش حاضر به منظور دستیابی به هدف اصلی، ضمن یاری گرفتن از ادبیات موجود در حوزه انطباق (Smit & Wandel, 2006; Keskitalo, 2004; Smit & Pilifosova, 2003; Felgenhauer, 2013; Rosenau, 1970; Yohe, Kirshen & Knee, 2010; de Bruin, 2011) و سیاست خارجی انطباقی (Petersen, 1977; Goldmann, 20; Ghasemi, 2015; Rosenau, Czempiel & Smith, 1992) سعی در تبیین سیاست خارجی بازیگران حوزه خلیج فارس با تمرکز بر مفهوم انطباق دارد. اصولاً، سیاست خارجی انطباقی مبتنی بر یک سری از مفروضات می‌باشد. اولین مفروض در سیاست خارجی انطباقی بازیگران، مربوط به عقلانیت بازیگران می‌باشد، که مبتنی بر این پیش فرض می‌باشد که بازیگران در یک محیط آسیب‌پذیر بر اساس عقلانیت محدود به دنبال دستیابی و انتخاب گزینه مناسب با توجه به محدودیت‌ها و فرصت‌های محیطی می‌باشند. دومین مفروض در سیاست خارجی انطباقی با توجه به این اصل که انطباق اقدام بازیگر با هدف حفظ موازنه بین نیازها و منافع و الزامات ناشی از محیط سیاسی ملی و بین‌المللی است (Grzywacz, 2015, p.240)، مبتنی بر عنصر توانایی بازیگر در تأثیر و نفوذ بر محیط پیرامونی خود می‌باشد. بر این اساس در سیاست خارجی انطباقی تحلیل بر روی دو جنبه از عملکرد بازیگر متمرکز می‌شود، محیطی که در آن اقدام می‌کند و فرایند شناسایی فرصت‌های انطباقی در محیط متحول پیرامونی (Grzywacz, 2015, p.241). مفروض سوم، سیاست خارجی انطباقی در این است که سیاست فقط وابسته به تغییرات و سنجش‌های متنوع قابل فهم نیست، بلکه بر فاکتورهایی مانند سیستم سیاسی، فرهنگ سیاسی، هویت ملی و استراتژیک یا مدل اقتصادی و توسعه‌ای نیز بستگی دارد. مفروض چهارم؛ راجع به محتوای سیاست خارجی می‌باشد که با توجه به مفهوم انطباق، نقش و جایگاه دولت در سیستم بین‌الملل، موقعیت ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیکی، ژئوکالچری و نقش نهادهای دخیل در تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی، محتوای سیاست خارجی شکل می‌یابد. مفروض پنجم؛ در مورد نحوه انطباق بازیگر با شرایط محیطی است و عنوان می‌گردد که انطباق در محیط از پایین به بالا اتفاق می‌افتد نه از بالا به پایین با

توجه به این مفروض بازیگران معمولاً با شرایط متحول محیطی از طریق فرایند یادگیری، منطبق می‌شوند. مفروض بعدی در مورد رفتار انطباقی بازیگران می‌باشد که با توجه به مقدمات و محذورات محیطی، بازیگران در مواجهه با پدیده‌های موجود در حوزه سیاست خارجی چهار نوع رفتار انطباقی؛ غلبه‌ای، موازنه‌ای، رضایتی و انزوایی از خود بروز می‌دهند (Petersen, 1977).

با توجه به این مفروضات، در پاسخ به پرسش اصلی این فرضیه مطرح می‌باشد که بازیگران در شرایط متحول محیطی در مواجهه با تغییرات ایجاد شده در محیط‌های داخلی و پیرامونی خود به سمت انطباق رفتار خود با شرایط موجود گام می‌نهند و انطباق سیستمی و رفتاری تبدیل به مهم‌ترین کارویژه بازیگران در چنین محیط‌هایی می‌شود که ناشی از وجود مکانیزم بازخوران می‌باشد، نوع تهدیدات محیطی نیز تأثیر عمیقی بر راهبردهای بازیگران دارد و فهم این تهدیدات نیز در انطباق بازیگران با شرایط بسیار حائز اهمیت است. بر این اساس، سیستم منطقه‌ای خلیج فارس به عنوان یک سیستم مبتنی بر بازخوران در وضعیت پیچیده سیستم بین‌الملل می‌باشد. بنابراین، بازیگران منطقه خلیج فارس در سیستم منطقه‌ای خلیج فارس، سعی در انطباق رفتار خود با شرایط موجود دارند و در حالت کلی دو نوع انطباق سیستمی و رفتاری را تجربه می‌کنند. انطباق سیستمی مربوط به محدودیت‌های محیطی و انطباق رفتاری مربوط به مکانیسم کنترلی موجود می‌باشد، که همزمان بازیگران خلیج فارس درگیر در چندین مکانیسم کنترلی می‌باشند. محدودیت‌های محیطی و سیستمی، بازیگران خلیج فارس را به سمت سیاست‌های انطباقی از نوع محافظتی سوق می‌دهند. انطباقات رفتاری نیز مبتنی بر توان و مدیریت توان بازیگران در محیط‌های مختلف، از ناحیه بازیگران منطقه خلیج فارس صورت می‌گیرد. سرجمع محدودیت‌های محیطی با مقدمات بازیگران در سیستم منطقه‌ای خلیج فارس، بازیگران را به سمت انطباقات فعال، خلاق و منفعل سوق می‌دهد.

1. انطباق و سیاست خارجی انطباقی

اصولاً، انطباق به‌عنوان فرایند سازگاری و اتخاذ راهبرد مناسب با شرایط متحول محیطی و دستیابی به اهداف بازیگر شناخته می‌شود. سه عنصر اصلی از این تعریف ناشی می‌شود: اول؛ انطباق یک فرایند مداوم است. دوم؛ بین انطباق و شرایط بازیگران در سیستم ارتباط وجود دارد. سوم؛ شرایط محیطی مبهم و پیچیده است (Ferreira, Li & Serra, 2008, p.14). بنابراین در سیاست خارجی انطباقی فرض بر این است که بازیگران در یک محیط آسیب‌پذیر ادامه حیات می‌دهند. به عبارتی ریشه سیاست خارجی انطباقی



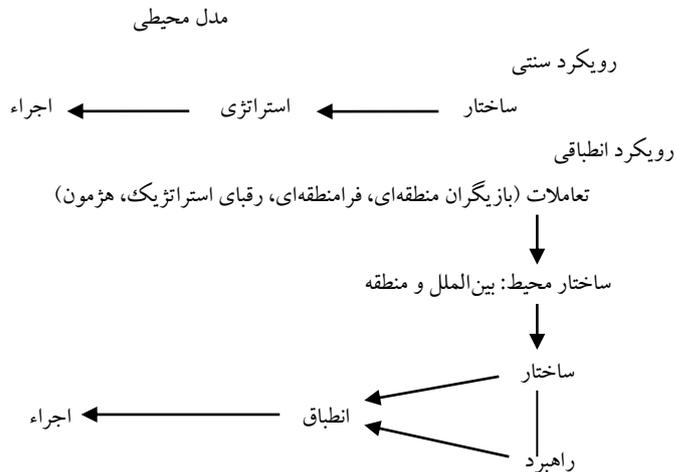
در وجود محیط آناژشی گونه سیستم بین‌الملل و آسیب‌پذیری‌های بازیگران در این محیط آناژشی گونه و تغییرات مداوم این محیط بر اساس عنصر قدرت و وابستگی و حساسیت راهبردهای بازیگران به این تحولات محیطی قرار دارد. بعلاوه، سیاست خارجی انطباقی بیان‌گر محدود بودن منابع در دسترس در حوزه راهبردهای سیاست خارجی و وابستگی این منابع به عنصر قدرت و جایگاه بازیگران و همچنین وجود منازعه دائمی برای دستیابی به این منابع محدود می‌باشد. بنابراین، راهبردهای انطباقی مبتنی بر حساسیت بازیگران به تحولات محیطی و توانایی انطباقی آن‌ها می‌باشد. بر این اساس حساسیت (Adger, 2003, p.32)، آسیب‌پذیری، انعطاف‌پذیری (تاب‌آوری) و سازگاری عناصر سیستم‌های انطباقی پیچیده می‌باشند.

اصولاً انعطاف، مربوط به پاسخ به عدم قطعیت از طریق انطباق‌پذیری و سازگاری در بستر ثبات می‌باشد. انطباق می‌تواند منجر به بازگشت به حالت قبلی تعادل یا گذار به حالت جایگزین گردد (Salata & Yiannakou, 2020, p.3). باید عنوان گردد که هر چند، انطباق و تکامل اغلب به جای یکدیگر به کار می‌روند (Ioannides, 2008, pp.1-17) اما این دو اصطلاح متفاوت از یکدیگر می‌باشند. در اصطلاح کلی، تکامل به معنای فرایند تدریجی و انباشتی تغییر است که از درون سیستم ناشی می‌شود (Smith & Holler, 2018, p.1). ظرفیت انطباقی، عبارت است از توانایی سیستم در انطباق با تحولات محیطی در کاهش اثرات مخرب محیطی یا بهره‌بردن از برتری محیطی می‌باشد (Smith, Huq & Klein, 2003, p.2). رویکرد تکاملی قادر در پاسخ به این مسئله که چگونه منابع در یک زمان با توجه به شرایط و ملزومات بین‌المللی بر یک هدف خاصی متمرکز می‌شود، نمی‌باشد. بلکه بیشتر بر چگونگی و چرایی ایجاد تغییرات در یک فرایند تاریخی و تأثیر این تغییرات بر سیاست خارجی تأکید می‌کنند. بنابراین، تکامل اجتماعی یک فرایند کشف و نه کاربرد تفکر عقلانی و استراتژیک برای جستجو و پیاده‌سازی نتایج عملی می‌باشد. فرایندهای تکاملی کنترل نشده، بدون جهت، ناخودآگاه، غیرسازمان یافته و بدون طرح و برنامه است؛ این فرایندها ناشی از عملکرد بازیگرانی می‌باشد که بدون انجام اقدام خاصی ادراک می‌کنند، که ترکیب معینی از اقدامات، نتایج مثبتی برای آن‌ها در بر دارد (Kennedy, 2008, p.74).

به‌طور کلی، مفهوم انطباق در سیستم‌های خود سازمانده‌دهنده بدان معنی است که با گذشت زمان عناصر سیستم به نوعی یاد می‌گیرند که چگونه در محیط خود عمل کنند. چیزی که آن‌ها می‌آموزند، استراتژی‌های جدید رفتاری است. در سیستم‌های انسانی، راهبردهایی را می‌توان، به عنوان انتظاراتی درباره عواقب رفتارمان اندیشید (اگر من X را انجام دهم، Y اتفاق خواهد افتاد). راهبردهای تجدیدنظر طلب به بعضی از

بازخوردها بستگی دارد (من X را انجام دادم، اما Z اتفاق افتاد، بنابراین به جای آن W را انجام دهید). انطباق موفقیت آمیز به معنای چیزی است که در یک محیط خاص انتظارات را برآورده می کند (Simpson, 2013, p.75).

شکل زیر بیانگر رویکرد سنتی و انطباقی در ترسیم راهبرد می باشد.



شکل (1): دیدگاه سنتی و انطباقی نسبت به ترسیم راهبرد

بر گرفته و اصلاح شده از: (Ferreira, Li & Serra, 2008, p.20)

در رویکرد انطباقی به سیاست خارجی برخلاف رویکرد سنتی، راهبرد زمانی به مرحله اجراء در می آید که بعد از شناخت محیط، بعد انطباقات هم در آن رعایت شود. بر این اساس، در نگرش کلاسیک و سنتی، راهبرد بازیگران حالت غیرمنعطف و تک نگر و در رویکرد انطباقی راهبرد بازیگران منعطف و مبتنی بر تعدد روشی می باشد. به طور کلی در رویکرد کلاسیک حاکمیت ایدئولوژی به سیاست خارجی وجود داشت و در رویکرد انطباقی، باور به تحولات و تغییرات محیطی از حاکمیت رویکرد ایدئولوژیک گونه در حوزه سیاست خارجی کاسته است.

بنابراین در وضعیت پیچیده سیستم بین الملل محیط بازیگران، جایگاه و موقعیت های آن ها دائماً تغییر می کند. بر این اساس، بازیگرانی که سریعاً با شرایط محیطی منطبق می شوند مانع از هدر رفتن انرژی با مقاومت در برابر تغییرات می شوند و بازیگرانی که توان انطباق با محیط را نداشته باشند وقت و انرژی خود

را صرف مقاومت در برابر تغییراتی می‌کنند که از توان آن‌ها خارج است (Simpson, 2013, p.64). البته باید توجه داشت، بازیگرانی که بیش از حد با توجه به مکانیزم انطباق منقبض شوند، زمانی که جایگاه به حد صفر برسد نابود می‌شوند. بنابراین اگر چه انطباق با شرایط منجر به حفظ بقاء در کوتاه مدت می‌شود، اما انطباق بیش از حد با یک جایگاه خاص تضمین کننده بقاء و رشد و دستیابی به اهداف در بلند مدت نمی‌باشد.

2. انواع تهدیدات و مکانیسم انطباق در سیستم‌های پیچیده

اقدام در سیستم‌های باز و پیچیده برخلاف سیستم‌های کنترلی کلاسیک، مبتنی به خود سازماندهی می‌باشد. در محیط‌های پیچیده مسائل اساساً غیرقابل پیش‌بینی می‌باشند. در این محیط‌ها، بستر و زمینه در طراحی راهبردها، بسیار مهم و کلیدی می‌باشد به گونه‌ای راهبردهایی که در یک شرایط خاص نتیجه بخش می‌باشند در شرایط دیگر ممکن است فاقد نتیجه خاصی باشند. بنابراین عدم قطعیت که پیش‌بینی رفتار و اقدام بازیگران را با مشکل مواجه می‌کند منجر به سیاست انطباقی بازیگران در محیط پیچیده بین‌الملل می‌شود. به عبارتی در محیط‌های پیچیده، راهبردها حتی اگر در پاسخ به تغییرات اساسی در محیط طراحی گردند، اغلب انباشتی و انطباقی می‌باشند. بنابراین، وجود عدم قطعیت در مسائل پیچیده دنیای واقعی با انطباق بازیگران با شرایط موجود و در طی زمان قابلیت مدیریت دارد (Walker, Rahman & Cave, 2001, p.284). سیستم‌های کنترل شده، یا هدایت شده کمتر قادر به واکنش در برابر تهدیدات پیرامونی خود می‌باشند. سیستم‌هایی که قادر به خود سازماندهی می‌باشند عملکرد مؤثرتری در مقایسه با سیستم‌های کنترل شده نسبت به تحولات محیطی دارند (Turner, Marshall & Cooper, 2018, p.74).

اصولاً، بازیگران در محیط آنارشیک و پیچیده سیستم بین‌الملل در رقابت دائمی با یکدیگر برای دستیابی به اهداف و مقاصد خود می‌باشند. الگوهای رفتاری این بازیگران با توجه به ذهنیت آن‌ها از یکدیگر و محیط پیرامونی خود و تحولات حادث در آن محیط شکل می‌یابد. راهبرد بازیگران در این محیط آنارشی گونه پیرامون مقاصد و خطرات احتمالی موجود شکل می‌یابد (Ajzen, 1991, p.182). مفهوم خطر، ابعاد احتمالاتی و عدم قطعیت را با ابعاد مادی و هنجاری که شکل دهنده پاسخ‌های اجتماعی به تهدیدات است را با هم ادغام می‌کند (Renn, 2008). بازیگران تهدیدات محیطی خود را بر اساس یکی از سه دسته؛ قابل قبول یا عادی، قابل تحمل و غیرقابل تحمل ارزیابی می‌کنند. تهدیدات قابل قبول، تهدیداتی می‌باشند که آنقدر کم ارزیابی می‌شوند که تلاش‌های انطباقی بازیگران غیرقابل توجه می‌باشد. به عبارتی در تهدیدات

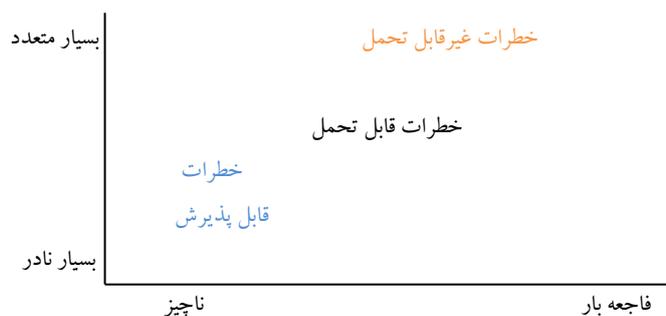


عادی، نیازی به واکنش سیستم و انطباق پذیری وجود ندارد و یا درجه انطباق پذیری بسیار پایین می‌باشد. تهدیدات قابل تحمل، مربوط به وضعیتی است که تلاش برای انطباق و مدیریت تهدید به منظور حفظ تهدید درون یک سطح قابل قبول لازم و موثر است. به عبارتی تهدیدات قابل تحمل، انطباق رفتاری بازیگر را می‌طلبد و خطر درجه دوم اینجا مطرح می‌باشد. اما، تهدیدات غیرقابل تحمل، از منظر موضوعی مربوط به منافع حیاتی و اولیه و در رابطه با امنیت و بقاء بازیگر می‌باشد. از منظر انطباقی نیز، این تهدیدات، تحت تاثیر محدودیت‌ها و فرصت‌های انطباقی قرار می‌گیرند. تهدیدات زمانی غیرقابل تحمل می‌شوند، که گزینه‌های انطباقی مناسب یا عملی برای اجتناب از تشدید خطرات در دسترس نباشد. در این زمان نیاز به بعضی از تحولات انطباقی برای ممانعت از تشدید آن‌ها وجود دارد (Klein et al., 2014, p.906). این تهدیدات، بازیگر را وادار به انطباق رفتاری و انطباق سیستمیک می‌کند و انطباق سیستمیک در مواجهه با چنین تهدیداتی کارآمدتر از انطباق رفتاری و با درجه بالایی صورت می‌گیرد. معمولاً این نوع تهدیدات از ناحیهٔ هژمون یا قدرت‌های بزرگ جهانی علیه بازیگران تجدیدنظر طلب عملیاتی می‌شود. شکل زیر بیانگر انواع تهدیدات و مکانیسم انطباق بازیگران می‌باشد.



385

راهنمای سیاست
خارجی در وضعیت انطباق
سیستمی؛ منطقه خلیج
فارس



شکل (2): انواع خطرات پیرامون بازیگران با توجه به سیستم انطباق

برگرفته و اصلاح شده از (Klein et al., 2014, p.906).

با توجه به تهدیدات، جایگاه و شرایط بازیگران چهار نوع از رویکرد انطباقی: رضایتی، تنش‌ی، محافظه کارانه، ترویجی وجود دارد (Grzywacz, 2015, p.241). رویکرد رضایت‌بخش، وضعیت تغییر در ساختارهای داخلی بازیگر را با توجه به انتظارات یا فشارهای ناشی از محیط خارجی تعریف می‌کند. رویکرد سازش‌ناپذیر یا تنش‌ی، به معنای نادیده گرفتن وضعیت تاثیر محیط بین‌الملل بر سیاست‌های داخلی خارجی می‌باشد. رویکرد ترویجی، بیانگر تمایل به همکاری با جامعه جهانی است و نگرش محافظه



کارانه متمرکز بر حفظ ثبات و موازنه بین محیط داخلی و خارجی می‌باشد (Grzywacz, 2015, p.241).
با توجه به این رویکردها سه نوع انطباق استراتژیک: منفعل، خلاق و فعال شکل می‌یابد (Grzywacz, 2015, p.241). انطباق منفعل، اشاره به انطباق محض و جذب تغییرات از محیط بین‌الملل دارد. انطباق خلاق توصیف‌کننده توسعه دو جامعه داخلی و خارجی است، اما همچنان شامل دریافت تغییرات از این دو محیط است. این نوع بهینه انطباق است. انطباق فعال تمایل به توسعه خود در روابط بین‌الملل با انطباق عقلانی با تغییرات موجود می‌باشد. در این نوع انطباق دولت به دنبال اهداف سیاسی خود می‌باشد (Grzywacz, 2015, p.241). با توجه به قدرت، شرایط موجود، محدودیت‌های محیطی و تحولات پیرامونی، بازیگران به سمت یک نوع از انطباق استراتژیک گام بر می‌دارند. بازیگران کوچک که بیشتر تحت تأثیر محدودرات محیطی قرار دارند رویکرد رضایتی و محافظه کارانه با راهبرد منفعل، بازیگران متوسط عملگرا رویکرد ترویجی با راهبرد خلاق، بازیگران بزرگ راهبرد فعال و بسته به معیار رضایت‌مندی آن‌ها رویکردهای رضایتی یا تنشی را دنبال می‌کنند.

3. سیستم منطقه‌ای خلیج فارس

سیستم منطقه‌ای خلیج فارس با خروج بریتانیا در سال 1971 از منطقه به لحاظ شکلی با رقابت مثلثی بین ایران، عراق و دیگر کشورهای عربی منطقه (در سال 1981 شورای همکاری خلیج فارس) پیدایش یافت. از دیرباز، تعارضات و رقابت‌های بسیاری در منطقه خلیج فارس با توجه به وجود بازیگران ناهمگون، مباحث اقتصادی و رقابت‌های هژمونیک وجود دارد. به گونه‌ای که مهمترین مسئله منطقه امنیت می‌باشد. امروزه وجود ذخایر عظیم انرژی، بی‌نظمی در عراق، حضور قدرت‌های بزرگ در منطقه و آشفتگی در برخی شیخ‌نشین‌های منطقه سیستم خلیج فارس را کاملاً شکننده و بی‌ثبات کرده است (رجوع شود به Mojtahedzadeh, 1999, p.9). ترکیبی از بازیگران در سیستم منطقه‌ای خلیج فارس نقش آفرینی می‌کنند. این سیستم متشکل از بازیگران منطقه‌ای که خود شامل: قطب‌های قدرت، قدرت‌های متوسط و میانی و قدرت‌های کوچک؛ بازیگران فرامنطقه‌ای و بازیگر مداخله‌گر می‌باشد. این بازیگران به صورت هرم از بالا به پایین می‌باشند و نوعی کنترل سلسله‌مراتبی نیز در منطقه اعمال می‌شود هر چند که حضور آمریکا و ایجاد پایگاه‌های نظامی در کشورهای هم‌پیمان خود مانع اجرای کامل این کنترل سلسله‌مراتبی می‌شود اما با توجه به ساخت آنارشیک گونه بین‌الملل و تمرکز بر قدرت و ابعاد آن در حال حاضر سیستم منطقه‌ای خلیج فارس متشکل از قطب‌های قدرت منطقه‌ای ایران و عربستان، که در رقابت دائمی با یکدیگر

برای دستیابی به برتری راهبردی می‌باشند. قدرت‌های متوسط دنباله‌رو وضع موجود بحرین و امارات متحده عربی، قدرت‌های متوسط عمل‌گرا عمان و قطر و نهایتاً کشورهای ضعیف یمن، عراق و کویت می‌باشند (Kamrava, 2018, p.12).

بنابراین، در بالای هرم سلسله مراتب قدرت در منطقه خلیج فارس، عربستان سعودی حافظ سرسخت وضع موجود می‌باشد و با توجه به این مسئله روابط بسیار نزدیکی با آمریکا و رژیم صهیونیستی به عنوان بازیگران مداخله‌گر و فراملی در منطقه دارد. ایران بازیگر مخالف وضع موجود می‌باشد که بر این باور می‌باشد که ترتیبات فعلی بین‌المللی تامین‌کننده منافع آن نمی‌باشد، بر این اساس منطبق با بازیگران تجدیدنظرطلب می‌باشد. این دو قدرت روابط خاص خود را با بازیگران متوسط و ضعیف منطقه دارند: عربستان سعودی همکاری بسیار نزدیکی با امارات، بحرین و همچنین مصر به عنوان بازیگر فرامنطقه‌ای برای مهار سیاست خارجی قطر دارد. بعلاوه، عربستان با امارات متحده عربی برای جلوگیری از نفوذ ایران در یمن و همچنین رژیم صهیونیستی به عنوان بازیگر خارج از منطقه برای تضعیف موقعیت ایران در منطقه همکاری می‌کند. ایران در عراق نفوذ گسترده‌ای دارد (Kamrava, 2018, p.4) و سعی در گسترش این نفوذ در دیگر کشورهای منطقه نیز دارد.

در میان قدرت‌های متوسط سلسله مراتب منطقه‌ای خلیج فارس، برخی خود را بخشی از اردوگاه معتدل می‌دانند و سنگر ثبات منطقه‌ای به نیابت از غرب خود را تصور می‌کنند. این دسته ذی‌نفعان وضع موجود می‌باشند. در واقع آن‌ها بسیار نزدیک به دو قطب منطقه‌ای خاورمیانه که وظیفه حفاظت از وضع موجود به نیابت از ایالات متحده آمریکا دارند، می‌باشند. سیاست خارجی، بحرین و امارات متحده عربی به رژیم صهیونیستی و عربستان سعودی بسیار نزدیک می‌باشد. زیرا آن‌ها خود را عرب‌های معتدل می‌دانند که از برنامه‌های اقتصادی نئولیبرال پیروی و دارای نگرانی‌های امنیتی مشابه ایالات متحده آمریکا در منطقه می‌باشند (Kamrava, 2018, p.4). دسته دیگری از قدرت‌های میانی منطقه‌ای مانند عمان و قطر در سیاست خارجی خود بیشتر عمل‌گرا هستند اینان سیاست‌های انعطاف‌پذیر را دنبال و بیشتر مبتنی بر ملاحظات استراتژیک می‌باشند. عمل‌گرا بودن سیاست خارجی قطر منجر به رقابت و تنش این کشور با دیگر اعضای شورای همکاری خلیج فارس می‌شود و در بعضی مواقع پیامدهای بسیاری بر این رژیم دارد نمونه بارز آن روابط بین قطر و امارات متحده عربی می‌باشد که از الگویی از تنش‌ها همراه با دوره‌های کوتاهی از تنش‌زدایی تبعیت می‌کند یا بحران در روابط قطر با گروه کشورهای موسوم به چهارجانبه (امارات متحده عربی، عربستان سعودی، بحرین و مصر) که تحریم‌هایی را علیه آن کشور ایجاد کردند که نهایتاً قطر به





سمت ترکیه برای جبران با توجه به سیاست خارجی عمل‌گرا متمایل گردید (Warren, 2021, pp.61-64). قابل ذکر است که هر چهار قدرت متوسط منطقه خلیج فارس با ایالات متحده پیمان‌های نظامی-دفاعی دارند. بنابراین نفوذ هژمون در آن‌ها بسیار زیاد می‌باشد و الزامات سیاست خارجی انطباقی علی‌رغم رویکردهای متفاوت آن‌ها بر راهبردهای آن‌ها اعمال می‌شود. در انتهای هرم قدرت، بازیگران ضعیفی می‌باشند که در برابر فشارهای محیطی بسیار آسیب‌پذیر و در حوزه استراتژیک منفعل می‌باشند، عراق بعد از سال 2003، یمن و کویت در این دسته قرار دارند.

4. انطباق و بازیگران منطقه خلیج فارس

در سیستم منطقه‌ای خلیج فارس، دو نوع الگوی انطباقی: ساختاری و رفتاری وجود دارد. انطباق ساختاری بیشتر ناشی از سیستم کنترلی نظامی بین‌الملل در منطقه و معمولاً از ناحیه بازیگران تجدیدنظرطلب منطقه‌ای در تقابل با فشارهای سیستمیک و کنترلی از بالا به پایین اتخاذ می‌شود. اصولاً بازیگرانی که با سیستم نظامی منطقه سازگاری ندارند در اغلب مواقع به دلایل نداشتن توان کافی در درگیری با بازیگر هژمون به سمت انطباق ساختاری گرایش می‌یابند. بعلاوه، در سیستم خلیج فارس مکانیسم انطباق رفتاری نیز از ناحیه بازیگران قطبی و پیرامونی اتخاذ می‌شود. درحالی‌که انطباق رفتاری قطب‌های قدرت منطقه در تقابل با بازیگر هژمون و بازیگران فرامنطقه‌ای می‌باشد. انطباق رفتاری بازیگران پیرامونی منطقه با توجه به ساختار کنترل سلسله‌مراتبی شامل قطب‌های قدرت منطقه نیز می‌باشد. به عبارتی اگر از منظر کنترلی و مکانیسم تنبیه و پاداش الگوهای رفتاری به سیستم خلیج فارس بنگریم، سیاست خارجی انطباقی با توجه به جایگاه و محدودیت‌های ساختاری بر بازیگران منطقه خلیج فارس ساری و جاری می‌باشد. بر این اساس در سیستم منطقه‌ای خلیج فارس هر سه نوع راهبرد انطباقی هر چند در پاره‌ای از مواقع به صورت ناقص حاکم می‌باشد. قطب‌های قدرت منطقه راهبرد انطباق فعال، قدرت‌های متوسط عمل‌گرا راهبرد انطباق خلاق و قدرت‌های متوسط دنباله‌رو و بازیگران کوچک راهبرد انطباق منفعل را دنبال می‌کنند.

4-1. بازیگران ضعیف منطقه خلیج فارس و انطباق

طیف وسیعی از ادبیات روابط بین‌الملل بر این مسئله متمرکز می‌باشند که سیاست خارجی دولت‌های ضعیف بیشتر از آن‌که به محیط و جامعه داخلی پاسخگو باشد به محدودیت‌ها و فرصت‌های سیستم بین‌المللی پاسخ می‌دهد (Mearsheimer, 2001; Weiner, 2004; Galbreath, 2006). دلیل این امر در

این فرض نظری قرار دارد که دولت‌های ضعیف بیشتر با تهدیدات خارجی پیرامون امنیت ملی خود مواجه می‌باشند. این مسئله موجب می‌شود که آن‌ها به ویژگی‌های محیط بین‌الملل توجه کنند و محیط داخلی تاثیر اندکی بر سیاست خارجی آن‌ها ایفاء کند. در تقابل با آن، فرض بر این است که نیازها و خواسته‌های داخلی نقش وسیعی را در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ ایفاء می‌کنند (Doeser, 2011, p.1). اصولاً چون دولت‌های ضعیف فاقد خودباری کافی برای دستیابی به امنیت می‌باشند دائماً درگیر در مسئله بقاء می‌باشند. بنابراین، محدودیت‌ها و انگیزه‌های ساختاری تاثیر بسیاری در محاسبات تصمیم‌گیری آن‌ها ایفاء می‌کند (Elman, 1995, p.179). محدودیت‌های شدید سیستمیک می‌تواند سیاست خارجی و رفتار نظامی دولت‌های ضعیف را توجیه کند (Schweller, 1992, p.253). ترس از بقاء یک متغیر اساسی برای دولت‌های کوچک می‌باشد؛ بیشتر آن‌ها سعی در انطباق رفتار خود با محیط و ساختار موجود برای دستیابی به بقاء و امنیت دارند (Elman, 1995, p.176). بنابراین، کشورهای کوچک و ضعیف خودشان را تابع سلسله مراتب قدرت به منظور وسیله‌ای برای دستیابی به ثبات قرار می‌دهند (Lake, 2009, p.9). این کشورها از منظر قابلیت‌ها و نحوه اعمال این توانایی‌ها قابل تمیز می‌باشند. بنابراین، یک دولت ضعیف را می‌توان بر اساس توانایی محدود آن در: 1) تأثیر بر منافع امنیتی یا تهدید مستقیم یک قدرت بزرگ (2) دفاع از خود در برابر حمله یک قدرت بزرگ تشخیص داد (Elman, 1995, p.171).

بر این اساس، از آنجایی که بازیگران ضعیف در برابر قدرت‌های بزرگ بسیار آسیب‌پذیر می‌باشند، برای جلوگیری از حمله فوری با یک قدرت بزرگ متحد می‌شوند. راهبرد دنباله‌روی از هژمون و پذیرش قواعد موجود و مطلوب هژمون نیز بویژه زمانی که قدرت بزرگ همجوار با دولت کوچک، دارای توان تهاجمی شدید است، و همچنین متحدان جایگزین در دسترس نباشد بسیار مفید می‌باشد (Walt, 1987, pp.21-31). نمونه بارز آن در منطقه خلیج فارس کویت می‌باشد که در همسایگی عراق قرار دارد و به سمت اتحاد با بازیگران بزرگ و بویژه هژمون و بازیگران فرامنطقه‌ای گام برداشت (Katzman, 2021, pp.7-10). یمن و عراق تضعیف شده نیز از راهبرد انطباق منفعل و اتحاد با قطب‌های قدرت منطقه و بازیگران فرامنطقه‌ای بهره می‌برند. به طور کلی، بازیگران ضعیف منطقه خلیج فارس با توجه به تحولات محیطی سیاست خارجی آن‌ها دستخوش تغییر و تحول خواهد شد و در انطباق و پاسخ به تحولات پیرامونی، بیشتر به سمت اتحاد و ائتلاف‌سازی گام برداشته که این اتحادها به دو شیوه پیوند با قطب‌های قدرت منطقه (معمولاً بازیگران بارویکرد محافظتی) و یا پیوند با هژمون و بازیگران خارج از منطقه (معمولاً بازیگران با رویکرد ترویجی و ترکیبی) عملیاتی می‌شود.

2-4. قدرت‌های متوسط منطقه خلیج فارس و انطباق

با توجه به سلسله مراتب قدرت و معیارهای دسته‌بندی قدرت بحرین، امارات متحده عربی، قطر و عمان جزء قدرت‌های میانی منطقه خلیج فارس و بازیگران کوچک سیستم بین‌الملل می‌باشند (برای مطالعه بیشتر رجوع شود به Kamrava, 2018, p.13). قطر و عمان بازیگران عمل‌گرای منطقه خلیج فارس و بحرین و امارات متحده عربی بازیگران دنباله‌رو هژمون و قدرت‌های حافظ وضع موجود در سلسله مراتب سیستم منطقه‌ای خلیج فارس می‌باشند. اصولاً کشورهای کوچک عمل‌گرا، از راهبردهای اولویت‌بندی، ائتلاف‌سازی و تصویرسازی برای اعمال نفوذ در مسائل بین‌المللی بهره می‌برند. معمولاً، زمانی که بازیگران با محیط‌های استراتژیک محدود مواجه می‌شوند، نگرانی‌های مادی بر نقش ایده‌ها در تعیین سیاست‌های امنیتی و خارجی بازیگران غالب می‌گردد. در چنین شرایطی، آسیب‌پذیری و همچنین انعطاف ارائه شده توسط دولت‌های کوچک به شرایط محیطی و خارجی بستگی دارد (Mohammadzadeh, 2017, p.21). بر این اساس، برخلاف دولت‌های بزرگ که در چندین حوزه درگیر می‌باشند، دولت‌های عمل‌گرا آمادگی مصالحه در تعداد وسیعی از موضوعات بی‌اهمیت برای دستیابی به نتایج مطلوب در موضوعاتی که منافع آن‌ها در اولویت می‌باشد را دارند و در تقابل با محدودیت‌های محیط پیرامونی خود از راهبرد انطباق خلاق بهره می‌برند. به عبارتی بازیگران کوچک عمل‌گرا، برای جبران کمبود منابع مادی قدرت، تلاش‌های خود را در اولویت قرار می‌دهند تا به نفوذی دست یابند؛ این بدان معنی است که آن‌ها تمایل دارند بر بخش‌های سیاسی که دارای اهمیت زیاد و یا منافع مستقیم می‌باشد، تمرکز کنند (Panke, 2010). بنابراین، دولت‌های کوچک عمل‌گرا، ضعف قدرت ساختاری را با تجمیع قدرت در یک حوزه موضوعی خاص جبران می‌کنند (Tallberg, 2008). از طریق تمرکز منابع در یک حوزه موضوعی خاص، دولت‌های عمل‌گرا می‌توانند به اندازه یا بیشتر از دولت‌های بزرگ نفوذ داشته باشند (Thorhallsson & Steinsson, 2017, p.9; Cross, 2013).

اصولاً، آسیب‌پذیری‌ها در حوزه‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی، انتظاراتی بر نوع سیاست خارجی دولت‌های کوچک ایجاد می‌کند. هر چند از چنین جبریتی در دنیای وابستگی متقابل پیچیده که بازیگران کوچک با تمرکز در یک حوزه موضوعی خاص توان تاثیرگذاری بالایی حتی بر کل سیستم با توجه به



منطق غیرخطی بودن پدیده‌ها برخوردارند، کاهش یافته است.^۱ اما، دولت‌های کوچک عمل‌گرا معمولاً دارای تفکر دفاعی، پایبند به قواعد حقوقی و نسبت به نهادهای جهانی و حقوقی بین‌الملل برای دستیابی به اهداف خود مثبت اندیش‌اند (Mohammadzadeh, 2017, p.22). بنابراین عوامل خارجی، انتخاب‌های دولت‌های کوچک را محدود می‌کند. قطر و عمان به‌عنوان بازیگران عمل‌گرا و میانی سلسله مراتب قدرت در سیستم منطقه‌ای خلیج فارس از رویکرد ترویجی با راهبرد انطباق خلاق در سیستم منطقه‌ای خلیج فارس و بین‌الملل بهره می‌برند.

در حوزه خلیج فارس، قطر یک مورد جذاب برای مطالعه تغییر نقش دولت‌های کوچک و افزایش اهمیت روزافزون آن‌ها در سلسله مراتب قدرت می‌باشد. توسعه اقتصادی بسیار سریع قطر، این کشور را به یک میانجی قدرتمند دیپلماتیکی تبدیل کرده است (Mohammadzadeh, 2017, p.20). قطر که تحت فشار دو قطب قدرت منطقه‌ای ایران در شمال و عربستان سعودی در جنوب قرار دارد، به‌عنوان یک بازیگر عمل‌گرا با موفقیت از جذب در مدار هر دو قطب اجتناب کرده است. قطر در عین این‌که از روابط صمیمانه با ایران برخوردار است، محل استقرار پایگاه‌های نظامی آمریکا نیز می‌باشد (Mohammadzadeh, 2017, p.20). ویژگی اساسی سیاست خارجی قطر با توجه به مقدرات و محذورات آن، انطباق خلاق و ایفای نقش میانجی در بسیاری از تعارضات و درگیری‌ها در خاورمیانه و نقاط دیگر برای مثال، در افغانستان، اتیوپی، عراق، سرزمین‌های اشغالی، لبنان، سودان و یمن می‌باشد. به‌طور کلی، در رویکرد انطباق خلاق قطر به‌عنوان یک بازیگر عمل‌گرای منطقه خلیج فارس چندین عامل نهفته است. اولین انگیزه حفظ ثبات و امنیت خود می‌باشد. قطر در شبه جزیره عربستان، منطقه‌ای مملو از رقابت‌های سیاسی و نظامی واقع شده است. با افزایش دارا بودن ویژگی‌ها و مختصات بین‌المللی، هدف قطر حفظ خودش از مخاطره گمنامی و آسیب‌پذیری دولت‌های کوچک می‌باشد (Robert, 2012, pp.233-239). قطر با تلاش برای میانجی‌گری بین بازیگران غیردولتی مورد حمایت ایران و رقبای آن‌ها در خاورمیانه (مثل حوثی‌های یمن) سعی در حفظ روابط صمیمانه با ایران و همچنین ممانعت از گسترش نفوذ ایران در منطقه خلیج فارس دارد (Khatib, 2013, p.418). بنابراین علاوه بر نگرانی امنیتی کلان، نقش ایران در منطقه می‌تواند به‌عنوان انگیزه متمایزی در میانجی‌گری قطر در درگیری‌های خاورمیانه دانست. سومین انگیزه در

1 - دیدگاه‌های اخیر در مورد دولت‌های کوچک، بیان‌گر این است که دولت‌های کوچک، در اختیار بازیگران قوی و قدرتمند سیستم بین‌الملل نیستند بلکه، اراده قابل توجهی برای تعیین سرنوشت خود نیز دارند (Mohammadzadeh, 2017, p.22).



میانجی‌گری قطر را می‌توان تلاش برای گسترش نفوذش به‌عنوان یک بازیگر منطقه‌ای به ویژه در برابر عربستان سعودی دانست. چهارمین انگیزه قطر جذابیت و اعمال نفوذ بر جامعه بین‌المللی می‌باشد که قطر را تبدیل به یک برند کرده است (Khatib, 2013, p.419).

بر این اساس، سیاست خارجی انطباقی با رویکرد خلاق قطر به این کشور اجازه می‌دهد که وضعیت خود را به‌عنوان یک پیشگام سیاسی در منطقه حفظ کند (Khatib, 2013, p.422). به‌عنوان نمونه تصویر قطر به‌عنوان یک میانجی سریعاً با وقوع تحولات در لیبی و دخالت در امور آن کشور در سال 2011 تغییر کرد. قطر تبدیل به پیشروترین کشور عربی در اقدام بین‌المللی علیه رژیم قذافی شد. قطر جدا از کمک‌های مالی و تسلیحاتی که به شورشیان لیبی کرد. از طریق مجاری دیپلماتیک و شبکه الجزیره نیز در امور داخلی این کشور مداخله می‌کرد و از شورشیان حمایت کرد. در شرایط کنونی، مداخله بخشی از فرایند انطباق قطر برای به‌عهده گرفتن موقعیت پیشرو منطقه‌ای می‌باشد. به‌طور کلی، نقش قطر به‌عنوان میانجی خنثی زمانی اتخاذ می‌گردد که خاورمیانه تحت سلطه رژیم‌های اقتدارگرا بود. اما به‌محض تغییر قواعد با وقوع انقلابات عربی، قطر روش‌های خود را سریعاً تغییر و با توجه به رویکرد انطباقی و داشتن راهبرد خلاق در سیاست خارجی با شرایط جدید منطبق گردید تا از بازی سیاسی جلوتر باشد (Khatib, 2013, p.421). نمونه بارز رفتارهای انطباقی خلاق قطر را در سال‌های اخیر می‌توان به احیای روابط این کشور با ایران به دلیل شرایط حاکم و تلاش در تقویت روابط دوجانبه با وجود مخالفت اعضای شورای همکاری خلیج فارس اشاره کرد (Iyayi, Adigun & Salihu, 2020, p.18).

عمان نیز از سیاست خارجی انطباقی خلاق با رویکرد ترویجی و محافظتی بهره می‌برد. اصولاً عمان یک دولت شکننده در داخل است که به فرقه‌های ایدئولوژیکی تقسیم گردیده که توسط گروه‌های خارجی حمایت می‌شوند. در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی نیز از منظر قدرتی ضعیف و بازیگر کوچک سیستم بین‌الملل و میانی خلیج فارس می‌باشد. با توجه به محدودیت‌های محیطی، عمان در حوزه سیاست خارجی توجه زیادی به حفظ ثبات و استقلال عمل خود، عمل‌گرایی (داشتن انعطاف‌پذیری در سازش با قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای) و اعتدال‌گرایی (حفظ ثبات و وضع سیاسی - نظامی موجود) در راستای دستیابی به منافع ملی خود دارد (Lefebvre, 2010; AL Zubair, 2017, pp.20-21). بر این اساس، عمان در حوزه سیاست خارجی همیشه راه‌های مسالمت‌آمیز تا یک درگیری مسلحانه را انتخاب کرده است. به‌طور کلی، عمان با توجه به رویکرد ترویجی و راهبرد انطباقی خلاق منبعت از شرایط و موقعیت قدرتی خود به سمت اصول حقوقی روابط بین‌الملل گام برداشته و از اصول عدم مداخله و احترام متقابل بهره برده

است. اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگران و احترام متقابل به تمامیت ارضی بازیگران، سایر بازیگران را به سمت رعایت همان اصول در قبال عمان وادار کرده است (AL Zubair, 2017, p.23). به طور کلی عمان در مسائل و موضوعات مختلف در منطقه مثل یمن، صلح کمپ دیوید، ارتباط با مصر و همچنین مسئله هسته‌ای ایران، سعی در پرهیز از مداخله و ایفای نقش میانجی‌گری دارد. بنابراین، سیاست خارجی این کشور بیشتر منبعث از تحولات پیرامونی و سعی در انطباق با محیط با هدف حفظ امنیت و ثبات ژئوپلیتیکی خود دارد. بر این اساس، عمان در حوزه سیاست خارجی، رویکرد عدم مداخله اتخاذ کرده و این رویکرد به موضع بی‌طرفی عمان در مسائل یاری، و عامل اصلی ایفای نقش میانجی و انطباق خلاق عمان می‌باشد (برای مطالعه بیشتر رجوع شود به AL Amri, 2022).

امارات متحده عربی و بحرین، این دو بازیگر از قدرت‌های میانی منطقه خلیج فارس و بازیگران پیرو هژمون و قدرت‌های حافظ وضع موجود منطقه‌ای می‌باشند. اینان با توجه به پارامترهای محیطی و داخلی خود، راهبرد انطباق منفعل با رویکرد محافظه‌کارانه را در حوزه سیاست خارجی اتخاذ می‌کنند. در بهترین شرایط این بازیگران پایگاه‌های استراتژیک نظامی برای کشورهای توسعه یافته فراهم می‌کنند و توان اقدام در مراحل بعدی ندارند. بنابراین مهمترین راهبرد این بازیگران اتحاد و ائتلاف با قدرت‌های بزرگ بویژه هژمون و یا متحدان آن (پیمان ابراهیم) (Yossef, 2021) با حراج منابع طبیعی و ارائه خاک خود برای ایجاد پایگاه نظامی به این کشورها می‌باشد.

3-4. قطب‌های قدرت منطقه خلیج فارس و انطباق

محیط راهبرد منطقه‌ای، بر شکل‌دهی به راهبردهای سیاست خارجی قطب‌های قدرت منطقه و روابط آن‌ها با کشورهای منطقه تاثیرگذار می‌باشد. برای فهم رفتار انطباقی قدرت‌های منطقه‌ای، تمرکز به الگوهای حاکم در منطقه اهمیت دارد. معمولاً، در مناطق سه نوع الگوی رقابتی، تعارضی و همکاری حاکم می‌باشد. الگوی حاکم در منطقه خلیج فارس با توجه به دینامیک‌های نظامی آن رقابتی است. رقابت به معنای، احساس دشمنی بین کشورها، در یک رابطه چشم و هم‌چشمی و معمولاً خصومتی شدید می‌باشد (Thompson, 2001, p.551). اصولاً، در الگوی رقابتی قطب‌های قدرت منطقه در موضوعات و فضاها مختلف منطقه مداخله می‌کنند و مداخله‌گری تبدیل به الگوی رفتاری قطب‌های قدرت منطقه‌ای در مناطق می‌گردد. بر این اساس، قدرت‌های منطقه‌ای در درگیری‌های داخلی بازیگران منطقه یا درگیری‌های بین منطقه‌ای دخالت و در امنیت منطقه یا همکاری اقتصادی نقش ایفاء می‌کنند. در یک منطقه رقابت‌گونه یک قدرت منطقه‌ای نقشی مخرب یا سرکوب‌کننده در تعارضات منطقه ایفاء، یا منجر به پیدایش



سازمان‌های منطقه‌ای یا مانع از ایجاد آن می‌گردد (Mavruk Cavlak, 2017, p.83). برای آن‌ها نفوذ بر سیاست‌های همسایگان، تسلط بر امور منطقه، ایجاد اتحادها، به رسمیت شناخته شدن و اعتبار بسیار مهم و ضروری است.

در حال حاضر، ساختار منطقه‌ای خلیج فارس دو قطب محوری می‌باشد، ایران همراه با عربستان دو قطب قدرت خلیج فارس با رویکردها، ایدئولوژی‌ها و راهبردهای مختلف می‌باشند. در منطقه خلیج فارس، ایران و عربستان سعودی از رقابت برای دستیابی به اتحادها و تضمین منافع خود و مداخله در امور منطقه بهره می‌برند (Cerioli, 2018, p.298) بنابراین الگوی حاکم در منطقه رقابت می‌باشد. مشخصه بارز منطقه به عنوان یک زیرسیستم منطقه‌ای خاورمیانه، بی‌ثباتی سیاسی و امنیتی در این سیستم محلی ناپایدار و رقابت‌گونه، می‌باشد. محیط و شرایط منطقه‌ای خلیج فارس، باعث ایجاد بی‌اعتمادی در میان بازیگران منطقه گردیده و این قدرت‌های منطقه‌ای سعی به تضمین امنیت خود در یک مسابقه تسلیحاتی دارند. عربستان سعودی حافظ وضع موجود منطقه و راهبردهای آن با الگوی نظم هژمونیک ایجاد منطقه‌ای می‌باشد. ایران دولت ناراضی از وضع موجود و سعی در اتخاذ راهبردهایی برای ایجاد سازه‌های نوین نظمی منطقه‌ای مبتنی بر توان و محدودیت‌های محیطی موجود می‌باشد (Cerioli, 2018, p.299). دو قطب قدرت منطقه در رقابت دائمی با یکدیگر برای دستیابی و گسترش نفوذ خود در کشورهای پیرامونی و محافل اسلامی منطقه می‌باشند.

اصولاً، قطب‌های قدرت منطقه‌ای در مناطق دارای الگوی رقابتی با دو نوع تهدید اساسی مواجه می‌باشند. تهدید ساختاری از ناحیه هژمون و قدرت‌های بزرگ فرمانطقه‌ای و تهدیدات بازیگری از ناحیه قطب‌های رقیب قدرت و دیگر بازیگران منطقه‌ای که در ائتلاف با قطب رقیب می‌باشند. بنابراین در تقابل با تهدیدات محیطی، قدرت‌های منطقه‌ای دو نوع انطباق ساختاری و رفتاری را تجربه می‌کنند. بنابراین، یکی از متغیرهای مهم و تأثیرگذار بر راهبرد انطباقی قطب‌های قدرت منطقه‌ای، هژمون و تحولات ساختاری می‌باشد. در منطقه خلیج فارس نیز این متغیر در فرایند تاریخ بسیار نقش آفرینی کرده است به گونه‌ای که شاهد جایگزینی قطب‌های قدرت منطقه‌ای به دلیل اشتباه محاسباتی و راهبردی و فشار محدودیت‌های محیطی نیز می‌باشیم. برای نمونه، پس از خاتمه جنگ سرد مهار دو گانه ایران و عراق در دستور کار سیاست خارجی هژمون قرار گرفت و عراق در این برهه تاریخی به عنوان یک قطب قدرت در منطقه در انطباق سیاست خارجی خود با محدودیت‌های محیطی دچار نوعی اشتباه محاسباتی و سردرگمی گردید. این کشور به عنوان یک قطب قدرت، راهبرد مداخله‌گری با امتناع از پذیرش محدودیت‌های محیطی

اتخاذ کرد و همین راهبرد منجر به پیدایش بازی جوانک احمدی در رفتار رژیم صدام حسین گردید. نهایتاً به دلیل عدم توجه به محدودیت‌های محیطی و برآورد زیاد قدرت در سال 2003 با حمله هژمون به این کشور تبدیل به بازیگر ضعیف منطقه با توجه به ساختار منطقه و شکنندگی داخلی گردید (برای مطالعه بیشتر رجوع شود به Haddad, 2014, pp.145-176). حمله آمریکا به عراق و افغانستان فرصت را برای نفوذ ایران در عراق فراهم و ایران تبدیل به بازیگر غالب منطقه گردید. درحالت نرمال و طبیعی، ایران دارای منابع مادی لازم برای به رسمیت شناخته شدن به عنوان قدرت برتر منطقه‌ای می‌باشد، اما به دلیل مداخله دستوری هژمون، سیکل ناقص قدرت در منطقه در جریان است و ایران به تنهایی قادر به شکل دهی و مدیریت نظم منطقه‌ای نمی‌باشد، اما به عنوان یک قطب قدرت منطقه‌ای مطرح می‌باشد.

ایران در منطقه خلیج فارس به عنوان قطب قدرت منطقه‌ای دو نوع بازخوران رفتاری و سیستمی را تجربه می‌کند (برای مطالعه راجع به بازخوران و اثرات آن رجوع شود به Hattie & Timperley, 2007). بر این اساس دو نوع راهبرد انطباقی نیز با توجه به توان و محدودیت‌های محیطی در دستور کار سیاست خارجی آن قرار دارد. انطباق رفتاری ایران در برابر تهدیدات بازیگری بویژه تهدیدات ناشی از ناحیه هژمون و در شکل بسیار ضعیف آن ناشی از متحدان منطقه‌ای آن، انطباق سیستمی و ساختاری در برابر تهدیدات ناشی از قدرت‌های بزرگ حافظ وضع موجود سیستم بین‌الملل و در شکل قطعنامه‌ها و تصمیمات سازمان‌های بین‌المللی مثل شورای امنیت سازمان ملل یا تهدیدات سیاسی کلان مثل تهدید به استفاده از زور تجمیعی در برابر ایران و یا در برابر تحولات ساختاری در محیط پیرامونی و پیدایش تهدیدات و فرصت‌های نوین مثل سقوط رژیم صدام حسین می‌باشد. به طور کلی انطباق ساختاری ایران برای تنظیم با فشارها و محدودیت‌های محیطی و انطباق رفتاری برای تنظیم با فشارهای بازیگری می‌باشد. با توجه به اهداف و ابزارهای ایران، دستگاه دیپلماسی و سیاست خارجی ایران در برابر محدودیت‌های محیطی منعطف‌تر عمل کرده و انطباق سیستمی ایران سریعتر از انطباق رفتاری آن می‌باشد. اما از آنجایی که ایران در زمان تهدید از ناحیه قدرت‌های بزرگ، مقاومت بسیاری با توجه به ماهیت و اصول قانون اساسی خود و تاکید بر اصل مقاومت در برابر مستکبران به عنوان اصول راهنما، در دستور کار خود قرار می‌دهد، انطباق رفتاری آن نیز در یک فرایند زمانی تحقق می‌یابد. بر این اساس ایران در تقابل با تهدیدات بازیگری از مکانیسم کاهنده بهره و بر توان دفاعی خود از جمله؛ توان مقاومت در برابر حملات دشمن، توان نابود کردن نیروهای نظامی متخاصم، توان برهم زدن ساختارهای نظامی موجود، توان ایجاد اختلال در منافع منطقه‌ای هژمون تکیه کرده و سریعاً به سمت و سوی تغییر در الگوهای رفتاری گرایش نمی‌یابد، نمونه بارز آن در روابط





ایران با کشورهای غربی قابل مشاهده می‌باشد. همسایگان ایران نیز با وجود ماهیت دفاعی قدرت نظامی ایران، به دلیل وجود معمای امنیتی منطقه‌ای و حاکمیت بازی مبتنی بر حاصل جمع جبری صفر بر منطقه و مسائل موجود در منطقه بر قدرت اجباری و قهرآمیز ایران توجه کرده و این گونه ارزیابی می‌کنند که ایران توان تهدید و عملیاتی کردن زور در صورت لزوم و مداخله در مسائل مختلف منطقه با توجه به منافع خود در برابر همسایگان دارد و برای جبران به سمت و سوی بازیگران حافظ وضع موجود در منطقه و همچنین دشمنان فرامنطقه‌ای ایران متمایل می‌شوند که نمود بارز آن در روابط کشورهای عربی منطقه با رژیم صهیونیستی می‌توان مشاهده کرد (Black, 2019, pp.13-21). بعلاوه، ایران به عنوان یک بازیگر تجدیدنظرطلب با تهدیداتی از ناحیه بازیگر هژمون و موافقان وضع موجود مواجه می‌باشد. اصولاً، یکی از راهبردهای هژمون در مناطق برای حفظ نظم سلسله مراتبی هژمونیک و تضمین امنیت منافع و بازیگران پیرو خود، اعمال فشارهای سیاسی یا تحمیل تحریم‌های دیپلماتیکی و سیاسی به بازیگران مخالف وضع موجود، برای وادارسازی آن‌ها به متناسب شدن با ساختار سلسله مراتبی نظم هژمونیک می‌باشد. شکل خاصی از فشارها با تهدید به محرومیت کردن اعمال می‌شود (Pedersen & May, 1999). ایران نیز با چنین تهدیدی در منطقه خلیج فارس مواجه می‌باشد. ایران در پاسخ به چنین تهدیدی، سعی در تمرکز بر اشتراک منافع خود با همسایگان دارد. از این رو، خواستار ترتیبات امنیتی منطقه‌ای، با مشارکت دولت‌های منطقه و حذف قدرت‌های اضافی منطقه است. اما، از آنجایی که به دلیل ماهیت رقابتی منطقه، افزایش قدرت ایران نگرانی مهمی برای همسایگانش می‌باشد و برای جلوگیری از گسترش نفوذ ایران در منطقه کشورهای منطقه از پذیرش چنین پیشنهادهای امنیتی خودداری می‌کنند (Mavruk Cavlak, 2017, p.128). ایران، برای جبران این نقیصه و انطباق رفتاری خود از منطقه مجاور بهره می‌برد. بر این اساس، ایران به عنوان عضو همپوشان اوراسیای مرکزی، برای انطباق با تهدیدات ناشی از ناحیه هژمون در منطقه خلیج فارس از راهبرد پیوند مناطق بهره و سعی در استفاده از منطقه اوراسیای مرکزی برای دستیابی به اهداف خود می‌باشد (Ghasemi, 2011). جغرافیا، تاریخ و وابستگی‌های قومی ایران را به اوراسیای مرکزی متصل می‌کند (Eyvazov, 2009). ایران در اوراسیای مرکزی از راهبرد انطباق خلاق بهره و سعی در خنثی‌سازی محدودیت‌های ناشی از محیط خلیج فارس با بهره بردن از اوراسیای مرکزی و همچنین ائتلاف با روسیه دارد.

عربستان سعودی به عنوان قطب قدرت حافظ وضع موجود منطقه خلیج فارس، انطباق فعال با رویکرد محافظتی و ترویجی را در دستور کار سیاست خارجی خود دارد. این کشور با توجه به ماهیت و آرمان‌های

خود با تهدیدات متعددی در محیط پیرامونی خود مواجه می‌باشد. بخشی از تهدیدات مربوط به محیط منطقه‌ای خلیج فارس و بخشی هم مربوط به آرمان‌ها و سیاست خارجی آن می‌باشد. جدا از وجود تعارضات استراتژیکی و ایدئولوژیکی پیرامون سیاست خارجی عربستان سعودی، آرمان سنتی عربستان سعودی برای دستیابی به هژمونی و رقابت آن با دیگر بازیگران منطقه خاورمیانه نیز علت ایجاد اختلاف با همسایگان خود به‌ویژه یمن و قطر گردیده است (Nonneman, 2005, p.332). به دلیل ضعف نظامی، محور سیاست خارجی این بازیگر در خلیج فارس امنیت می‌باشد و عربستان بقای رژیم را به برتری منطقه‌ای پیوند زده است. این بازیگر، خلیج فارس را یک منطقه کلیدی برای دستیابی به قدرت برتر منطقه‌ای و محیط خارجی را متغیری فرض می‌کند که قادر به ایجاد تهدید اساسی برای سیستم‌های سیاسی داخلی آن می‌باشد (Gause, 2014, p.4). عربستان برای دستیابی به امنیت و پی گیری اهداف خود در انطباق با محیط خود و با توجه به ضعف نظامی، از ابزارهای مختلفی مانند: ائتلاف با کشورهای حامی خارجی؛ یاری گرفتن از قدرت جمعیتی با اتخاذ رویکرد امنیت جمعی در چارچوب شورای همکاری خلیج فارس؛ تعقیب موازنه قوای منطقه‌ای و خرید تسلیحات با توجه به شرایط بهره می‌برد (Nonneman, 2005, p.331). به طور کلی، عربستان در مواجهه با تهدیدات موجود در محیط پیرامونی خود از راهبرد انطباقی فعال با رویکرد محافظه کارانه و ترویجی بهره و بر این اساس اقدام در چارچوب قواعد هژمونیک و یاری طلبیدن از هژمون جهانی و قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای در مواقع لزوم در اولویت سیاست خارجی آن قرار دارد. بنابراین مهم‌ترین محور سیاست خارجی عربستان ایجاد اتحاد و ائتلاف با بازیگران بیرونی منطقه و حافظ وضع موجود می‌باشد.

نتیجه‌گیری

بازیگران سیستم بین‌الملل با توجه به جایگاه خود در سلسله مراتب قدرت راهبردهایی برای دستیابی به اهداف خود و پاسخ به تهدیدات محیطی اتخاذ می‌کنند. معمولاً بازیگران میانی و پایین سلسله مراتب قدرت با توجه به بالا بودن محدودیت‌های پیرامون اهدافشان در محیط بین‌الملل و پایین بودن مقدرات آن‌ها سعی در انطباق با محیط پیرامونی برای حفظ منابع قدرت خود دارند. البته انطباق بازیگران بین‌الملل با توجه به جایگاه و آرمان‌های آن‌ها نیز متفاوت می‌باشد و نوع تهدیدات نیز در اتخاذ نوع انطباق بازیگران بسیار نقش آفرین است. بر این اساس، بازیگران از راهبردهای انطباقی خلاق، فعال و منفعل در سیاست خارجی با توجه به متغیرهای موجود بهره می‌برند.



به طور کلی راهبردهای انطباقی بازیگران در سیستم بین‌الملل متأثر از موارد:

- جایگاه بازیگران در سلسله مراتب قدرت؛
- اهداف و آرمان‌های بازیگران در سیاست خارجی؛
- رضایت و عدم رضایت بازیگران از وضعیت موجود به‌ویژه بازیگران میانی سلسله مراتب قدرت؛
- تهدیدات موجود پیرامون سیاست خارجی آن‌ها؛
- و منابع در اختیار بازیگران می‌باشد.

بر این اساس، بازیگران منطقه خلیج فارس نیز با توجه به جایگاه و اهداف خود انواعی از انطباقات را دنبال می‌کنند. با توجه به مکانیسم انطباق در سیاست خارجی در خلیج فارس، ایران به عنوان قطب قدرت منطقه با توجه به تهدیدات پیرامونی و محیطی و آرمان‌های سیاست خارجی راهبرد انطباق فعال، عربستان با توجه به متغیرهای موجود در سیاست خارجی آن راهبرد انطباق فعال با رویکرد محافظتی و ترویجی، بازیگری مانند قطر و عمان به دلیل فقدان منابع قدرتی و جایگاه خود در سلسله مراتب قدرت با توجه به رویکرد عمل‌گرایی در سیاست خارجی خود سعی در اتخاذ راهبرد انطباق خلاق و بازیگرانی مثل امارات متحده عربی و کویت نیز راهبرد انطباق منفعل با تاکتیک دنباله‌روی را اتخاذ می‌کنند.



References

- Adger, W. N. (2003). Social aspects of adaptive capacity. In *Climate change, adaptive capacity and development* (pp. 29-49).
- Ajzen, I. (1991). The theory of planned behavior. *Organizational behavior and human decision processes*, 50(2), 179-211.
- Al Amri, H. M. (2022). Oman's Foreign Policy: Neutrality & Mediation. See discussions, stats, and author profiles for this publication at: <https://www.researchgate.net/publication/359843138>.
- Al Zubair, M. (2017). *Oman, Iran, and the United States: An Analysis of Omani Foreign Policy and Its Role as an Intermediary* (Doctoral dissertation).
- Barzegar, K. (2010). Balance of power in the Persian Gulf: An Iranian view. *Middle East Policy*, 17(3), 74-87.
- Black, I. (2019). Just below the surface: Israel, the Arab Gulf States and the limits of cooperation.
- Busch, B. C. (1967). *Britain and the Persian Gulf, 1894-1914*. University of California Press.
- Cerlioli, L. G. (2018). Roles and International Behaviour: Saudi–Iranian Rivalry in Bahrain's and Yemen's Arab Spring. *Contexto Internacional*, 40, 295-316.

Cross, J. P. (2013). Everyone's winner (almost): Bargaining success in the Council of Ministers of the European Union. *European Union Politics*, 14(1), 70-94.

Daryaei, T. (2003). The Persian Gulf trade in late antiquity. *Journal of world History*, 1-16.

de Bruin, K. C. (2011). Distinguishing between proactive (stock) and reactive (flow) adaptation. Available at SSRN 1854285.

Doeser, F. (2011). Domestic politics and foreign policy change in small states: the fall of the Danish 'footnote policy'. *Cooperation and Conflict*, 46(2), 222-241.

Elman, M. F. (1995). The foreign policies of small states: Challenging neorealism in its own backyard. *British Journal of Political Science*, 25(2), 171-217.

Eyvazov, J. (2009). "Iran's Security Interests and Geopolitical Activity in Central Eurasia." *The Caucasus & Globalization* 3(4).

Fain, W. T. (2008). *American ascendance and British retreat in the Persian Gulf region* (pp. 13-17). New York: Palgrave Macmillan.

Ferreira, M. P., Li, D., & Serra, F. A. R. (2008). Adaptation to the international business environment: A resource advantage perspective. *Revista Contemporânea de Contabilidade*, 1(10), 11-29.

Galbreath, D. J. (2006). Latvian foreign policy after enlargement: Continuity and change. *Cooperation and Conflict*, 41(4), 443-462.

Gause III, F. G. (2009). *The international relations of the Persian Gulf*. Cambridge University Press.

Ghasemi, F. (2015). Adaptive and transitional dynamics in cybernetic systems and foreign policy. *political quarterly*, 45(3), 759-779. [in persian].

Ghasemi, F. (2011). Theories of International Relations and Regional Studies. Mizan. Tehran. [in persian].

Goldmann, K. (2014). *Change and stability in foreign policy*. Princeton University Press.

Grzywacz, A. (2015). Adaptation in Foreign Policy of Singapore Towards ASEAN. *Humanities and Social Sciences*, 3(5), 240.

Haddad, F. (2014). A sectarian awakening: Reinventing Sunni identity in Iraq after 2003. *Current Trends in Islamist Ideology*, 17(4), 145-176.

Hashemi, N., & Postel, D. (2018). Iran, Saudi Arabia and Modern Hatreds. *New York Times*, 15.

Hattie, J., & Timperley, H. (2007). The power of feedback. *Review of educational research*, 77(1), 81-112.

Iyayi, I. O., Adigun, O. W., & Salihu, B. (2020). Iran-Qatar Relations And The Gulf Regional Crisis.

Kaim, M. (Ed.). (2016). *Great powers and regional orders: the United States and the*

Persian Gulf. Routledge.

Kamrava, M. (2018). Hierarchy and Instability in the Middle East Regional Order, *International Studies Journal (ISJ)*, Vol. 14. No. 4. Spring 2018. pp.1-35.

Kamrava, M. (Ed.). (2011). *The International Politics of the Persian Gulf*. Syracuse University Press.

Katzman, K. (2021). *Kuwait: Governance, security, and US policy*. Congressional Research Service Washington United States.

Kent, M. (Ed.). (2005). *The Great Powers and the end of the Ottoman Empire*. Routledge.

Keskitalo, E. C. H. (2004). A framework for multi-level stakeholder studies in response to global change. *Local Environment*, 9(5), 425-435.

Khatib, L. (2013). Qatar's foreign policy: the limits of pragmatism. *International Affairs*, 89(2), 417-431.

Klein, R. J., Midgley, G., Preston, B. L., Alam, M., Berkhout, F., Dow, K., & Shaw, M. R. (2015). Adaptation opportunities, constraints, and limits. In *Climate change 2014: Impacts, adaptation, and vulnerability. Part A: Global and sectoral aspects. Contribution of working group II to the fifth assessment report of the intergovernmental panel on climate change* (p. 899). Cambridge: Cambridge University Press.

Lake, D. A. (2009). Relational authority and legitimacy in international relations. *American Behavioral Scientist*, 53(3), 331-353.

Lefebvre, J. A. (2010). Oman's foreign policy in the twenty-first century. *Middle East Policy*, 17(1), 99.

Ioannidis, S. (2008). How development changes evolution: conceptual and historical issues in evolutionary developmental biology. *Biology & Philosophy*, 23(4), 567-578.

Marschall, C. (2003). *Iran's Persian Gulf Policy: From Khomeini to Khatami*. Routledge.

Mavruk Cavlak, C. (2017). Regional Power Politics: The Behavior And Motivations Of Regional Powers In Settings Of Conflict And Coalition.

Mearsheimer, J. J. (2001). Future of the American Pacifer, *The. Foreign Aff.*, 80, 46.

Miglietta, J. (2015). *Imperial Crossroads: The Great Powers and the Persian Gulf*.

Mohammadzadeh, B. (2017). Status and foreign policy change in small states: Qatar's emergence in perspective. *The International Spectator*, 52(2), 19-36.

Mojtahedzadeh, P. (2013). *Security and territoriality in the Persian Gulf: A maritime political geography*. Routledge.

Mossalanejad, A. (2016). Regional Balance Policy in Iran-Saudi Arabia Relations. *political quarterly*, 46(4), 1067-1087. [in persian].

Muccini, H., Sharaf, M., & Weyns, D. (2016, May). Self-adaptation for cyber-physical systems: a systematic literature review. In *Proceedings of the 11th international symposium on software engineering for adaptive and self-managing systems* (pp. 75-81).

Nonneman, G. (2005). Determinants and Patterns of Saudi Foreign Policy: 'Omnibalancing' and 'Relative Autonomy' in Multiple Environments. *Saudi Arabia*



- in the balance: Political economy, society, foreign affairs*, 220, 315-51.
- Panke, D. (2010). Small states in the European Union: structural disadvantages in EU policy-making and counter-strategies. *Journal of European Public Policy*, 17(6), 799-817.
- Pedersen, R., & May, M. (1999). Visualization in process control. *Human Factors and Ergonomics in Manufacturing & Service Industries*, 9(3), 267-276.
- Petersen, N. (1977). Adaptation as a framework for the analysis of foreign policy behavior. *Cooperation and Conflict*, 12(4), 221-250.
- Potter, L. G. (Ed.). (2009). *The Persian Gulf in History* (p. 27). New York: Palgrave Macmillan.
- Renn, O. (2008). Concepts of risk: An interdisciplinary review—part 2: Integrative approaches. *GAIA-Ecological Perspectives for Science and Society*, 17(2), 196-204.
- Roberts, D. B. (2012). Understanding Qatar's foreign policy objectives. *Mediterranean Politics*, 17(2), 233-239.
- Rosenau, J. N. (1970). Foreign policy as adaptive behavior: some preliminary notes for a theoretical model. *Comparative Politics*, 2(3), 365-387.
- Rosenau, J. N., Czempiel, E. O., & Smith, S. (Eds.). (1992). *Governance without government: order and change in world politics* (No. 20). Cambridge University Press.
- Salata, K. D., & Yiannakou, A. (2020). The Quest for Adaptation through Spatial Planning and Ecosystem-Based Tools in Resilience Strategies. *Sustainability*, 12(14), 5548.
- Schweller, R. L. (1992). Domestic structure and preventive war: are democracies more pacific?. *World Politics*, 44(2), 235-269.
- Simpson, D. (2013). *The rediscovery of classical economics: adaptation, complexity and growth*. Edward Elgar Publishing.
- Smith, B., & Pilifosova, O. (2003). From adaptation to adaptive capacity and vulnerability reduction. In *Climate change, adaptive capacity and development* (pp. 9-28).
- Smith, B., Huq, S., & Klein, R. J. (2003). *Climate change, adaptive capacity and development*. Imperial College Press.
- Smit, B., & Wandel, J. (2006). Adaptation, adaptive capacity and vulnerability. *Global environmental change*, 16(3), 282-292.
- Smit, L., & Holler, H. (2018). Evolution of Adaptations. In book: *Encyclopedia of Evolutionary Psychological Science* Publisher: Springer 2018.
- Tallberg, J. (2008). Bargaining power in the European Council. *JCMS: journal of common market studies*, 46(3), 685-708.
- Thompson, W. R. (2001). Identifying rivals and rivalries in world politics. *International Studies Quarterly*, 45(4), 557-586.
- Thorhallsson, B., & Steinsson, S. (2017). Small state foreign policy. In *Oxford Research Encyclopedia of Politics*.
- Turner, C. B., Marshall, C. W., & Cooper, V. S. (2018). Parallel genetic adaptation across environments differing in mode of growth or resource availability. *Evolution letters*, 2(4), 355-367.

Walker, W. E., Rahman, S. A., & Cave, J. (2001). Adaptive policies, policy analysis, and policy-making. *European journal of operational Research*, 128(2), 282-289.

Walt, S. M. (1987). *The origins of alliance*. Cornell University Press.

Warren, D. H. (2021). *Rivals in the Gulf: Yusuf Al-Qaradawi, Abdullah Bin Bayyah, and the Qatar-UAE Contest over the Arab Spring and the Gulf Crisis*. Routledge.

Weiner, R. (2004). The foreign policy of the voronin administration. *Demokratizatsiya*, 12(4), 541-556.

Wilson, A. (2012). *The Persian Gulf (RLE Iran A)*. Routledge.

Yetiv, S. A. (2008). *The Absence of Grand Strategy: The United States in the Persian Gulf, 1972--2005*. JHU Press.

Yohe, G., Kirshen, P., & Knee, K. (2010, February). On the economics of coastal adaptation in an uncertain world. In *American Association for the Advancement of Science (AAAS) 2010 Annual Meeting, San Diego, CA (20 February)*.

Yossef, A. (2021). The Regional Impact of the Abraham Accords. *Modern War Institute*, 2(Series 2021), 1.

